

# صادق قلی خان پونلی

## شاعری از تالش

وفا ساسانی

□ صادق قلی خان پونلی، شاعر و خوشنویس معروف تالش دولاب فرزند علیقلی خان - از فرماندهان سپاه عباس میرزا در نبرد روس ها و اعقاب حاکمان گسکر که امروزه فرزندانش نام خانوادگی ساسانی، امیری، روشن ضمیر بر خود دارند - از مادری از خوانین زادگان عشایر کُرد خلخال به دنیا آمد. در شعر، صدقی تخلص می کرد و به بیوک خان - به گویش محلی بیخان bey khan - مشهور بوده است.

پس از مرگ پدر در کشمکش های جانشینی وی بین دو گروه از برادران خود و نیز گروهی از عموزادگانش - اولاد امیر زینل خان بزرگ - شرکت داشته و ظاهراً پس از به حکومت رسیدن برادر ناتنی اش حسین قلی خان سرتیپ - جد سردار مقتدر تالش - به عرفان و تصوف بیش از پیش روی آورده و به حاج محمود کردستانی از خلفاء طریقت نقشبندیه دست ارادت می دهد.

به فارسی و تالشی اشعاری داشته. دیوان خود را در ۱۲۸۶ هـ.ق. به پایان رسانده که مقدمه و بیست غزل رونویس آن در دسترس است. قطعاتی از اشعار تالشی ایشان به خط خودش که نزد برخی خانواده ها به صورت جنگ های خطی موجود است، قدیمی ترین اشعار تالشی مکتوب می باشد که به دوران ما رسیده است.

ایشان در ۱۳۰۳ هـ.ق. فوت نموده و در گورستان خانوادگی رینه در تالش دولاب - شهرستان رضوان شهر کنونی - مدفون شده است. از ایشان یک فرزند پسر به نام عبدالحسین خان و سه دختر بر جای ماند. اینک یک قطعه از اشعار و نیز مقدمه ای دیوان صادق قلی خان را می آورم که مقدمه ای دیوان شان برای نخستین بار چاپ می شود.

تا تو برفتی از برم، شد ز پی ات روان، روان

من ز قفای هر دوان، سایه صفت دوان دوان

با همه کودکی، ز غم پیر و فتاده گشته ام

باز مگر کند مرا طلعت آن جوان، جوان

دل نه به اختیار شد از پی مهوشان دوان

سلسله های زلفشان می کشدم کشان کشان

تا خم ابروی تو شد قبله گه سجود من

کرد خدنگ قامت حسرت آن کمان کمان

بلهوسانه صدقیا! چند به قید این و آن

قید ز جمله وارهان، جوی ز بی نشان، نشان

و اینک مقدمه ای دیوان صادق قلی خان پونلی:

«عشق و محبت و ذوق در عالم امر و خلق از یک لفظ «احببت»

برخاست. از آن است که بزرگی می فرماید:

هر که را در سر نباشد عشق یار

بهر او پالان و افساری بیار

پس این دوستی و دوست داشتن محبوب حقیقی که موجودات او را بشناسند، سرمشاق عشق و محبت گردید. بعد از آن محبت محبوب هم لازم است زیرا که محبت و محبوب مثل آفتاب و ضوء آن به هم لازم و ملزوم اند. از این است که خواجهی کائنات و خلاصه ای موجودات و یکه تاز میدان لامکان صاحب قرب (قاب قوسین او ادنی) محمد المصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم را محض محبوبیت خود برگزید. کما قال، عز شانه، فی الحدیث القدسی: انا و انت و ما سوی ذلک ترکت لاجلک.

پس مستفاد شد که محب هر چه می کند، محض رضای محبوب است و همه ای موجودات را محض محبت محبوب، ترک می نماید. لهذا محقق گردید که دوست با غیر جمع نمی شود. کسی که پا در این دایره گذاشت باید سوای محبوب جمله را ترک نماید تا رخسار محبوب از پرده جلوه گر آید. (یک دل داری بس است یک دوست ترا)

از کلام معجز نظام خواجهی هر دو سرا معلوم شد هر که خواهد بنده ای خاص حضرت سبحانه باشد باید جز محبت آن ذات بی چون چیزی در دل نداشته باشد تا شایسته ای محبت آن ذات باشد. چون این ارواح، آلوده ای غباری ظلمت و حبس جسد هستند در اول وهله شایسته ای وصول به وصال محبوب حقیقی نمی باشند؛ علیهذا بزرگان دین جهت حصول این مطلب مهم وجه بوجه اسهل راهی قرار داده اند و آدابی ترتیب نموده.

این راه به منطوق (و علی الله قصد السبیل فمئها جائر) منشعب می شود به چند شعبه لیکن در همه این شعب راهنما عشق مجاز است. چنان که حضرت صلوات الله علیه می فرماید: (المجاز قنطرة الحقیقه) پس مجاز موجب وصول به وصال محبوب حقیقی است و بعضی از گمراهان که شهوت نفس مشوب به فسق را عشق نامیده و عاشق را بدنام نموده اند و لذت عشق را نفهمیده و به حقیقت آن پی نبرده اند زیرا که حضرت ختمی مرتبت می فرماید: (من عشق و کتم و عصم و عفا و مات فقد مات شهیداً) و ندانسته اند که هر که را در آن حضرت بار داده اند، در دل او محبتی را آفریده در لباس یکی از افراد بشر جلوه نموده و او را بهانه عشق خود ساخته است تا به واسطه ای مجاز به حقیقت موصول گردد. پس آن محبت در محرم و نامحرم و خویش و بیگانه تفاوتی ندارد. نیست از عشق دلی شاد ندیدی که چه دید

پادشاهی ز غلامی، پدری از پسری

اللهم ارزقنا هذا العشق و احفظنا من شهوات النفس و الفسق و اهدنا

الی سواء الطریق بهدایة العشق.

لهذا این حقیر روسیاه پرگناه و شرمنده ای درگاه اله، محمدصادق ابن

مرحوم مغفرت پناه عیقلی خان تالش دولابی را در اول طفولیت ذوق طریقت در دل بود تا در سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد و چهار به یکی از جهال که دم از درویشی می‌زد، دچار شد.

بعد از ریاضات شاقه و مجاهدات غیرحرقه معلوم شد که به مدلول «من لاشیخ له فشیخه الشیطان» جز از زرق و حیل حاصلی در میان نیست. تا یکی از خلفاء حضرت پیر پیران خواجه‌ی خواجگان منبع‌الحلم و الحیا و الایمان و العرفان شیخ الانس و الجان - الشیخ عثمان الخالدی المجددی النقشبندی قدس الله سره - به این سامان جهت هدایت مسلمانان مامور گردید، این حقیر را از راه ضلالت به راه هدایت دعوت کرده اجابت شد. مدتی در خدمت خلفای متعدده ایشان (قدس سره) مشغول سلوک و تصفیة گردیدم.

از آن‌جایی که بنای این کار بر عشق است، در اثنا‌ی سلوک از برکت پیر دستگیر و عکوسات خلفای راشدین حضرت ایشان، ذوقی در دل این حقیر پیدا شده گاهی ایبات لاطاللی به رشته‌ی نظم و بیان آورده و در این رساله ثبت گردید که گاهی به ملاحظه‌ی دوستان رسیده [تا] حقیر را به خاطر شریف گذرانیده به دعایی یا دشنامی یاد فرمایند. و الحال که سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد و شش هجری است، در آن طلب هستم اگرچه از فیوضاتی که در جام جهان نمای قلب صافی حضرت ایشان (قدس سره) بر این جام سفالین رسیده بود، از حوادث روزگار چیزی باقی نباشد و به‌حمدالله طلب هست و طلب شأن حصول مقصد است. چنان‌که می‌فرماید: داد ندای خواست.

و صلی‌الله علی خیر خلقه سیدنا محمد و اله و صحبه اجمعین. ■

## مشروطه‌ی ایرانی!

دکتر ماشاءالله آجودانی

طوری که از کتاب **مشروطه‌ی ایرانی** تألیف دکتر ماشاءالله آجودانی برمی‌آید ایرانیان سکولار مشروطه‌خواه به دروغ گفتند که اس و اساس مشروطه در اصول عدالت‌طلبی اسلامی و احکام دین مبین است. آن‌ها خودشان، نامسلمان بودند و این حرف را برای جانناختن خواسته‌های خودشان زدند. طرفه آن‌که، روحانیون مشروطه‌طلب هم در این دروغ شریک شدند. آجودانی نوشته است: «روشنفکران ایرانی «تجدد»شان این‌گونه آغاز شد که اساس قوانین وضعی و قراردادی و اصول آیین تمدنی را که از بنیاد با دیانت و دین‌باوری بیگانه بود، با دیانت و قوانین شرعی، اصول آن، آشتی، و صورتی مقبول و شرعی و دیانتی از آن ارائه دهند. این است حکایت پُر تناقض «تجدد» در ایران. امری که تاکنون به درستی شناخته نشده و بدون شناخت اساسی و بنیادی آن، سخن از تجدد در ایران، راه به جایی نمی‌برد. تا این تناقض در مقام نظر و در لابه‌لای نوشته‌ها و کتاب‌ها مطرح بود، چندان مشکلی رخ نمی‌داد، اما آن‌گاه که کار به عمل کشید یعنی با آغاز کار مجلس اول، مشکل با ابعاد تازه‌ی آغاز شد و مشکل چنین «تجددی» تناقض‌های اساسی‌اش را در خانه‌ی ملت ایران یعنی مجلس ملی‌یی که می‌بایست عملاً اصول این تمدن را به اجرا درآورد، به رخ مردم ما کشید نشان داد که تلاش مستمر روشنفکران ایرانی در دیانتی و شرعی کردن یک امر کاملاً دنیایی و غیردینی و غیرشرعی، چه مصایب و نتایج بغرنجی به بار آورد.» (مشروطه‌ی ایرانی، چاپ سوم، ص ۳۶۴)

دکتر آجودانی با اشاره به جریان‌های مذهبی و غیرمذهبی که چهره‌ی شاخص دومی میرزا فتحعلی آخوندزاده و چهره‌های شاخص اولی حاج شیخ فضل‌الله نوری بود، می‌گوید: «اگر صدای آخوندزاده حتا در جرگه‌ی جریان‌های روشنفکری ایران درست شنیده نشد، اما صدای شیخ فضل‌الله شنیده شده، دیر شنیده شد و در بدترین شرایط. به بدترین شیوه‌ها هم خفه گردید.» (همانجا، ص ۳۶۵)

وی ادامه می‌دهد که حاج شیخ‌فضل‌الله «نوری به بدترین شیوه‌ها اعدام گردید، اما ملت ما تاوان چنان تناقضی را که میراث روشنفکری ایران - چه مذهبی و چه غیرمذهبی - بود، با استقرار «حکومت جمهوری اسلامی» پرداخت. تاوانی که اگر اصولی بنگریم، ریشه در همین تلاشی داشت که می‌خواست از مدنیتی غیردینی، صورتی دینی و تاریخچه‌ی اسلامی ارائه دهد. تلاشی از سر ناگزیری که به ساده‌لوحی و ساده‌گیری هم انجامید.» (همان‌جا، ص ۳۶۵)

آجودانی سپس از باب ارائه‌ی شواهد مکتوب در باب این دروغ‌پردازی‌ها در خصوص توافق مبانی دینی با اصول مشروطیت نقل می‌کند که یکی از روحانیون مشروطه‌طلب نوشته است: «مشروطه اس و اساس اسلام... و عین اسلام و اسلام همان مشروطه است و مشروطه‌خواهی، اسلام‌خواهی است.» روحانی مزبور در پاسخ این پرسش که اگر «مشروطه» قانون اسلام است»، پس چرا «غالب دولت فرنگستان مشروطه» اند؟ به سبک محمدخاتمی که جامعه‌ی ملنی را با مدینه‌النبی از یک مقوله می‌شمارد، چنین جواب می‌دهد: «خاتم‌الانبیا

صلی‌الله علیه و آله و سلم قانون مشروطه را از برای امت خود قرارداد، آن قانون را مرتب فرموده، امت آن حضرت... به قوه و قدرت آن قانون رفته رفته به دو ثلث از ربع مسکون مستولی شده و روز به روز بر عزت و قدرت و شوکت خود افزودند... تا در اواسط قرن چهارم ظاهراً اختلاف کلمه به درجه‌ی قصوی رسید و تمام ملوک نصاری از غلبه‌ی مسلمین به تنگ آمده، با هم متفق شده... رو به بلاد مسلمین نهادند و جنگ صلیب مشهور را برپا نمودند. صلاح‌الدین ایوبی... با عده‌ی قلیل از مسلمین رو به جنگ آن‌ها نهادند و چنان‌چه در تواریخ مشهور است آن‌ها را شکست داده، رو به فرار نهادند. پس از انقضای این واقعه دولت انگیس در صدد تحقیق مطلب [یعنی علت شکست] برآمدند که سبب آن غلبه... چه بوده؟ عقلاء خود را به طرف بلاد مسلمین فرستادند و در صدد تحقیق برآمدند. پس از اندک زمانی بر آن‌ها معلوم شد که سبب غلبه‌ی مسلمین هیچ نیست مگر آیین مشروطیت و قوه‌ی قانون شریعت اسلام که مبنی بر اتحاد و اتفاق و برادری و عدل و مساوات است. این بود که بعد از استکشاف حال، پیروی قانون اسلام را نموده، از سلاطین خود استدعای مشروطیت کردند.

بعد از جنگ و خونریزی زیاد، مابین دولت و ملت به مقصود خود رسیدند و از همان‌روز، روز به روز به برکت قانون اسلام بر عزت و شوکت و قدرت خود افزودند و ما مسلمان‌های بیچاره، دست از آن قانون برداشته و حال خود را باه و روزگار خود را سیاه نمودیم...» (مکالمات حاجی مقیم و مسافر در بیان حقیقت معنای مشروطه و مطلقه، ۱۳۲۷ق، صص ۱۵۱-۱۵۲)